



شماره بیست و پنجم

پاییز ۱۳۹۲

صفحات ۱۱۳-۱۳۴

مولوی و منطق الطیر خاقانی

دکتر مهدی نیکمنش*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س)

چکیده

منطق الطیر تعبیری است برگرفته از قرآن که از آن هم در معنای ظاهری (زبان مرغان) و هم در معنای باطنی (زبانی رمزی میان خداوند و انبیا/ اولیا) تعبیر و تفسیر کرده‌اند. این تعبیر، دست‌مایه آفرینش رساله الطیرها و به‌ویژه منظومه منطق الطیر عطار شده‌است که به شرح معنوی سفر ارواح از غربت‌کده غربی خاک، به سوی اصل شرقی افلاک پرداخته‌اند. افزون بر کاربرد فراوان این ترکیب و مترادفات آن در شعر فارسی، مولانا نیز بارها از آن یاد کرده و از جمله در پایان دفتر دوم مثنوی، از تعبیر «منطق الطیر خاقانی» در مقابل «منطق الطیر سلیمانی» استفاده کرده‌است. عموم شارحان، این تعبیر را اشاره‌ای طعن‌آمیز به قصیده منطق الطیر خاقانی دانسته‌اند. نگارنده ضمن ردّ این نگاه، منطق الطیر سلیمانی (منسوب به سلیمان = انسان کامل) را زبان ولی خدا می‌داند که با ارواح به فراخور درک و استعداد هر یک سخن می‌گوید و منطق الطیر خاقانی (منسوب به خاقان = پادشاهان دنیوی)، درک و دریافت عوام از این زبان رمزی به صورت صوتی ظاهری است.

واژگان کلیدی: مولوی، خاقانی، منطق الطیر، انسان کامل

* nikmanesh44@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۸/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۱۶

۱- مقدمه

«منطق الطیر» تعبیری قرآنی است برگرفته از آیه شانزدهم سوره نمل که «مفسرین آن را به معنی ظاهر خود، یعنی دانستن و پی‌بردن به سخن و آهنگ مرغان، تفسیر» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۱۴) و معمولاً به حکایاتی از گفتگوی سلیمان (ع) با مرغان استشهدا کرده‌اند (نک. میدی، ۱۳۷۶: ۷/ ۱۹۰-۱۸۹): وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ.

این ترکیب به همراه دیگر مرادف‌های آن، مانند منطق‌الطیر، منطق طيور، لسان‌الطیر، لسان‌الطیور، منطق مرغان، زان مرغان، لحن طیر و نطق مرغان، بارها در شعر و ادب فارسی به کار رفته‌است:

کزو به معانی سرایی نیایی (خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۱۹)	ز خاقانی این منطق‌الطیر بشنو
منطق مرغان ز سلیمان گشاد (نظامی، ۱۳۸۴: ۸۲)	پرده آن دانه که دهقان گشاد
تو فهم کن که سلیمان تویی به تاج و لوا (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۰)	دم مجیر به مدحت زبان مرغان است
کس نمی‌داند سلیمان‌ش تویی (سیف فرغانی، ۱۳۷۸: ۳۶۹)	منطق‌الطیر سخن‌های مرا
روا گر تخت ور خاتم نباشد (عطار، ۱۳۸۴: ۲۱۳)	سلیمان وار می‌شو منطق‌الطیر
نبری ره به سر منطق طیر (اوحدی، ۱۳۷۵: ۶۳۹)	اندرین نکته چون نکردی سیر
این منطق طیر است، سلیمان دانست (عراقی، ۱۳۸۶: ۱۵۲)	بگشاد زبان و گفت ای آصف رای
منطق‌الطیری ز علم‌ناش بود (مولوی، ۱۳۶۹: ۴۰/۶)	چون سلیمان از خدا بشاش بود
به باد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نیست (حافظ، ۱۳۶۸: ۱۰۹)	شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر
از سلیمان مرغ جانش باز می‌راند سخن (خواجو، ۱۳۸۳: ۳۰۷)	گرچه خواجه منطق مرغان نکو داند و لیک

همچنان که این ترکیب در معنی ظاهری خود (زبان مرغان) به کار رفته و گاه شاعران برای بیان شیواسخنی خود از آن یاری جسته‌اند، معنای باطنی و تأویلی آن در آثار والاتر نیز به چشم می‌خورد؛ چنان که «شیخ عطار در تسمیه منطق الطیر بی‌گمان منظورش زبان استعداد و ظهور مرتبه و مقام هریک از مردان و روندگان طریقت است...» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۱۵).

من زفان و نطق مرغان سر به سر	با تو گفتم، فهم کن ای بی‌خبر
در میان عاشقان مرغان درند	کز قفس پیش از اجل بر می‌پرند
جمله را شرح و بیانی دیگر است	زان که مرغان را زفانی دیگر است
پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت	کو زفان این همه مرغان شناخت
	(عطار، ۱۳۸۳: ۴۳۹-۴۳۸)

این تعبیر در میان آثار ادبی ما بیش از هر چیز یادآور شاهکار بی‌همتای منظومه‌های عرفانی، *منطق الطیر* عطار نیشابوری است.^(۱) این منظومه، چنان که مشهور است، شرح سفر معنوی روح‌های اسیر در زندان تن، از غربتکده غربی به سوی اصل شرقی آنهاست. در بیان الگوی عطار در آفریدن این منظومه، همواره از *رساله الطیر ابن سینا* و *رساله الطیر ابو حامد محمد غزالی* یاد می‌کنند. «رساله الطیرها در واقع از نظر موضوع، مرحله بعد از آگاهی روح را نشان می‌دهند؛ مرحله‌ای که روح شرایط و وضع خویش را در اسارت و غربت دریافته‌است و به موانع بازگشت به وطن اصلی خود آگاه و واقف شده‌است و در این حال قدم در راه سفر گذاشته‌است. مسیر این سفر از خاک به سوی افلاک است، از اعماق چاه تاریک غرب به سوی بلندترین و دورترین نقطه شرق... نفوسی که به این سفر دست زده‌اند در رمز پرنده یا پرندگانی ممثل شده‌اند که از دام تعلقات مادی رسته، به سوی مقصد در پروازند» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۴۰۸-۴۰۷).

افزون بر این دو رساله که *منطق الطیر* می‌تواند در ماهیت و محتوا از آنها تأثیر بسیار پذیرفته باشد، داستان هم‌داستانی و تعاون مرغان در باب «الحمامه المطوقه» (باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو) از کتاب *کلیله و دمنه* (نصرالله منشی، ۱۳۷۰: ۱۵۹) و اجتماع مرغان در باب «البوم و الغراب» (بوف و زاغ) برای انتخاب پادشاهی از جنس خود (همان: ۲۰۲-۲۰۱)، قصیده «تسبیح طیور» سنائی با مطلع «آراست دگر باره جهاندار جهان را/ چون خلد برین کرد زمین را و زمان را» (سنائی، ۱۳۶۲: ۲۹) و قصیده‌ای از خاقانی با مطلع «زد نفس سربه‌مهر

صبح ملمّع نقاب/ خیمه روحانیان کرد معنبرطناب» (خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۱) را که می‌توانند از منظر صورت و شکل داستان با طرح عطار همسانی‌هایی داشته باشند نیز در زمره پیشینه منطق‌الطیر به شمار آورده‌اند.

۲- طرح مسأله

مولوی در چند جای مثنوی معنوی، از منطق‌الطیر و ترکیب‌های مشابه آن یاد کرده‌است؛ از جمله در پایان دفتر دوم در «برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکات رسول(ص)»:

حل نشد اشکال انگور و عنب
در نیاید، بر نخیزد این دوی
بشنوید این طبل باز شهریار
هین ز هر جانب روان گردید شاد
پر و بال بی‌گنه کی بر کنند؟
بی‌خلاف و کینه، آن مرغان خوشند
می‌گشاید راه صد بلقیس را
باز همت آمد و مازاغ بود
آتش توحید در شک می‌زند
باز سر پیش کبوترشان نهد
در درون خویش، گلشن آرد او
کز درون قند ابد رویش نمود
بهتر از طاووس پرآن دگر
منطق‌الطیر سلیمانی کجاست؟
(مولوی، ۱۳۶۹: ۲ / ۳۷۵۸ - ۳۷۴۱)

... از نزاع ترک و رومی و عرب
تا سلیمان لسین معنوی
جمله مرغان منازع، بازوار
ز اختلاف خویش سوی اتحاد
... جمله مرغان کز سلیمان روشن‌اند
بلکه سوی عاجزان چینه کشند
دهد ایشان پی تقدیس را
زاغ ایشان گر به صورت زاغ بود
لک‌لک ایشان که لک لک می‌زند
و آن کبوترشان ز بازان نشکهد
بلبل ایشان که حالت آرد او
طوطی ایشان ز قند آزاد بود
پای طاووسان ایشان در نظر
منطق‌الطیران خاقانی صداست

در عموم اظهار نظرهایی که درباره بیت اخیر شده، منظور از «منطق‌الطیر خاقانی» را قصیده مشهور خاقانی شروانی دانسته و مولانا را در مقام داوری درباره این چکامه خاقانی و فرودستی و فروتری آن نسبت به منطق‌الطیر سلیمانی دانسته‌اند.
برخی از شارحان، منطق‌الطیران خاقانی را اشاره به قصیده مشهور خاقانی با مطلع «زد نفس سربه‌مهر...» دانسته‌اند (ملاهادی سبزواری، ۱۳۷۳: ۴۲۸؛ لاهوری، ۱۳۸۱: ۴۸۹؛ خوارزمی،

۱۳۸۴: ۱۱۹۰؛ جعفری، ۱۳۴۸: ۶۲۶؛ شهیدی، ۱۳۷۶: ۶۹۹)، اما این نگاه در دو شرح «اکبرآبادی» و «شرح انقروی» متفاوت است:

طایران خاقانی، جانوران که پادشاهان می‌پرورند، و مراد از آن شاگردان علما و عقلاوند که سخنان ایشان خالی‌اند از جان معنی؛ چه صدا آوازی را گویند که از بی‌جان برمی‌آید (اکبرآبادی، ۱۳۸۳: ۹۷۶).

منطق الطیر خاقانی: منسوب به خاقان. منطق الطیر مرغان مخصوص به سلیمان پیغمبر علیه‌السلام، و یا منطق آن مرغانی که به پادشاهان جهان مخصوص‌اند فقط صیت و صدا و آواز و نواست، پس آن کجا و منطق طیور منسوب به سلیمان حقیقی کجا؟ (انقروی، ۱۳۸۰: ۱۲۳۳).

نیکلسون «منطق الطیران» را جمع منطق الطیر دانسته که به قیاس «سخنان» با «آن» جمع بسته شده‌است (نیکلسون، ۱۳۷۴: ۹۴۶). همچنین وی در شرح بیت مذکور راه میانه را برگزیده‌است:

فکر می‌کنم که عبارت منطق الطیران خاقانی اشارت باشد به شاعران درباری عموماً و خاص‌تر به شاعر معروف خاقانی شروانی (همان: ۹۴۵).

در شرح جامع مثنوی- بر مبنای نگاه انقروی و اکبرآبادی- چنین نوشته شده‌است: «منطق الطیر خاقانی، تنها انعکاسی ظاهری است از منطق الطیر حقیقی. منطق الطیر سلیمانی کجاست؟ [ممکن است لفظ خاقانی، منسوب به خاقان (لقب شاهان چین و ترک در اینجا مطلق پادشاه) باشد. در این صورت منظور این است: آن پرندگانی که تحت تربیت شاهان و قدرتمندان دنیوی قرار می‌گیرند، فاقد روح و معنویت‌اند. یعنی شاگردان و مقلدان عالمان ظاهری که از علم و معرفت، تنها صورتی و لفظی حاصل کرده‌اند، فاقد جوهر حقیقت و معنویت هستند]. آنگاه براساس شروح سبزواری، لاهوری، خوارزمی، جعفری و شهیدی می‌افزاید: «ممکن است لفظ خاقانی اشاره به شاعر نامدار، خاقانی شروانی باشد که او نیز قصیده‌ای دربارهٔ منطق الطیر دارد، ولی آن قصیده در وصف سالکان طریق معرفت و مراتب و منازل سلوک نیست. بلکه نوعی مدیحه‌سرایی در شأن امرای وقت است. بنابراین منطق الطیری که در این قصیده آمده، تنها در لفظ، با منطق الطیر عطار تشابه دارد نه در محتوا. مراد از «منطق الطیر سلیمانی» زبان حال عارفان حقیقی و سالکان راستین است. بنابراین زبان حال مدیحه‌سرایان دنیاطلب کجا؟ و زبان حال عارفان دنیاگریز کجا؟ (زمانی، ۱۳۷۸: ۹۱۶/۲-۹۱۵).

دسته‌ای از شارحان «صدا» را در بیت مذکور به کسر صاد و به معنی آواز (خواجه ایوب، ۱۳۷۷: ۴۷۶؛ انقروی، ۱۳۸۰: ۱۲۳۳؛ خوارزمی، ۱۳۸۴: ۱۱۹۰ و گولپینارلی، ۱۳۷۱: ۴۰۵) و دسته‌ای دیگر به فتح صاد و به معنی پژواک و انعکاس صدا معنی کرده‌اند (ملاهادی سبزواری، ۱۳۷۳: ۴۲۸). همچنین شارحان درباره «منطق الطیر» سلیمانی چنین نوشته‌اند:

طیور سلیمانی مریدان و مستفیدان اهل الله که گفتار ایشان جان است و جان بخش عالم (اکبرآبادی، ۱۳۸۳: ۹۷۶)؛ منطق طیور منسوب به سلیمان حقیقی (انقروی، ۱۳۸۰: ۱۲۳۳)؛ تعلیمی که حقیقت معنوی را منتقل می‌سازد (نیکلسون، ۱۳۷۴: ۹۴۵)؛ ظاهراً حسام‌الدین را در نظر دارد (شهیدی، ۱۳۷۶: ۶۹۹).

تعبیر «منطق الطیر خاقانی» افزون بر شارحان مثنوی، توجه بسیاری از معاصران را نیز به خود جلب کرده‌است. فروزانفر در سخن از پیشینه منطق الطیر عطار نوشته‌است: «خاقانی شروانی (متوفی ۵۹۵ هـ) هم قصیده‌ای به نام منطق الطیر دارد که مطلعش این است: زد نفس...» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۴۴). او در جای دیگر، در سخن از دشواری دریافت شعر خاقانی چنین می‌نویسد: «...خوانندگان را آن لذت که از تفکر در ابیات حافظ و مولوی دست می‌دهد، در مطالعه دیوان خاقانی میسر نمی‌گردد و گویا به همین نظر است که استاد حقیقت‌جوی شرق، مولوی، منطق الطیر خاقانی را به صدا و انعکاس صوت تشبیه کرده‌است» (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۶۱۶). فروزانفر در حاشیه افزوده‌است:

به قرینه منطق الطیر سلیمانی که بنابه تعریف خود مولوی بیان معانی بر وفق استعداد و به تناسب حال مستمع می‌باشد، توان گفت که غرض از تشبیه منطق الطیر خاقانی به این صورت از حیث عدم انتفاع به حکم اغلب به صدا شبیه خواهد بود (همان).

علی دشتی در فصلی از کتاب خاقانی، شاعری دیر آشنا با عنوان «طیفی از خاقانی»، ضمن برشمردن پاره‌ای از اقتباسات مولوی در عرصه غزل از خاقانی، ابیات پایانی دفتر دوم مثنوی را مؤید توجه مولانا به خاقانی می‌داند (دشتی، ۱۳۶۴: ۹۸). ضیاء‌الدین سجادی نیز درباره این بیت مولوی نوشته‌است: «این بیت از مثنوی معنوی است در تعریض به خاقانی، شاعر نامدار و صاحب‌مکتب قرن ششم (متوفی ۵۹۵ هـ) و این تعریض برای آن است که خاقانی اشعار خود را منطق الطیر و منطق الطیور و لسان الطیور نامید... افزون بر این قصیده‌ای دارد در دو مطلع با عنوان منطق الطیر...» (سجادی، ۱۳۷۲: ۱۰). بر این دیدگاه‌ها باید نگاه شفیعی کدکنی را نیز افزود:

اینکه جلال‌الدین فرموده‌است: منطق الطیر خاقانی صداست... بی‌گمان نظرش به قصیده‌ای است در دیوان خاقانی که بدین‌گونه آغاز می‌شود: زد نفس سربه‌مُهر...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۰۶).

به نظر نگارنده، مولوی در ابیات یادشده به خاقانی شروانی نظر نداشته و «خاقانی» را به قرینه «سلیمانی» به صورت صفتی نسبی (منسوب به خاقان = لقب پادشاهان ترک‌تبار) و در برابر پادشاهی بی‌بدیل سلیمان به کار برده‌است. از این منظر، منظور از منطق الطیر خاقانی نیز قصیده مشهور به منطق الطیر خاقانی شروانی نیست.

۳- پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر چند مقاله با عنوان‌هایی مرتبط با بحث ما نوشته شده‌است: سید مهدی نوریان در مقاله «منطق الطیر سلیمانی کجاست؟» (۱۳۶۷) به نقد و مقایسه دو تصحیح مشکور و گوهرین از منطق الطیر عطار پرداخته‌است. وی به‌دقت تمام برخی از نسخه‌بدل‌ها را با دلائل و شواهد بر متن ارجح دانسته و تا دستیابی به چاپ و تصحیحی منقح‌تر از «منطق الطیر سلیمانی»، تصحیح گوهرین را بهترین متن خوانده‌است. البته منظور نویسنده از «منطق الطیر سلیمانی»، متن مصحح و قابل اعتمادی از کتاب منطق الطیر است و با ابیات مورد نظر ما ارتباطی ندارد.

کاظم دزفولیان در مقاله «منطق الطیران خاقانی صداست» (دزفولیان، ۱۳۷۴) به مروری بر منطق الطیر عطار و ساختار آن، از جمله گفتگوی مرغان، می‌پردازد. محتوای مقاله با عنوان آن ارتباطی ندارد؛ هم‌چنین به جهت نداشتن نکته‌ای درباره خاقانی و منطق الطیر او، از دایره بحث ما خارج است.

میره‌دایت حساری در مقدمه مقاله «منطق الطیر دو شاعر» (۱۳۸۳) به بررسی شعر قرن شش و هفت جریان تصوف در شعر این دوره، عطار و زندگی و اندیشه و شعر وی، خاقانی و زندگی و شعرش و معرفی قصیده منطق الطیر او پرداخته‌است. بخش نخست مقاله به بیان وجوه اختلاف و شباهت منطق الطیر عطار با قصیده منطق الطیر خاقانی و بخش پایانی آن به بررسی و تعریف آنچه در قصیده خاقانی ذکر شده (تعریف ماجرا و به خدمت سیمرغ آمدن و تخلص به مدح پیامبر) اختصاص دارد. محمدجوید صباغیان مقاله‌ای دارد با عنوان «منطق الطیرها و منطق الطیر سلیمانی» (۱۳۸۲). ساختار و اهم مطالب این مقاله به ترتیب عبارت است از:

- معنی منطق و منطق الطیر و سرچشمه قرآنی این ترکیب.

- مروری بر رساله الطیرها: باب الحمامه المطوّقه، رساله الطیر ابن سینا، رساله الطیر امام محمد غزالی (عربی) و ترجمه آن از احمد غزالی، سهروردی و صغیر سیمرغ، رساله الطیر سهروردی، رساله الطیر نجم‌الدین رازی، تسبیح طیور سنائی، منطق الطیر خاقانی، منطق الطیر عطار و سرانجام مثنوی مولوی که خود منطق الطیر دیگری است. نویسنده موضوع کلی این رساله الطیرها را به نقل از پورنامداریان، آگاهی روح از غربت از موطن اصلی و سودای بازگشت به وطن مألوف (سفر از خاک به افلاک) می‌داند؛ جان‌های آگاه در رمز پرندگانی ممثّل می‌شوند که به سوی پادشاه خود در حرکت‌اند.

- مثنوی نیز، به‌ویژه در نی‌نامه، حکایت جان بی‌تاب آدمی در غربت‌کده دنیاست که از زبان نی سخن می‌گوید. نویسنده ضمن تشبیه نی و نیستان به هدهد و سیمرغ، مثنوی و حسام‌الدین را - به ترتیب - منطق الطیر سلیمانی و منطق الطیر می‌داند!

پیوند بالایی در «مقایسه تطبیقی منطق الطیر سنائی، خاقانی و عطار» (۱۳۷۴)، ضمن معرفی اجمالی این سه اثر و نشان دادن برخی ویژگی‌های آنها (مانند ساختار داستانی قصیده خاقانی در برابر ساختار غیرداستانی قصیده سنائی)، تأثیر عطار از قصیده سنائی را بعید نمی‌داند و نیز نتیجه می‌گیرد که با وجود نام‌گذاری مشابه این سه اثر، تفاوت‌هایی بنیادین میان آنها به چشم می‌خورد.

محمد رضا برزگر خالقی در مقدمه «خاقانی و منطق الطیر» (۱۳۸۴)، با نقل قول از محمدجواد مشکور، منطق الطیر خاقانی را صدا و انعکاس صوت دانسته و تعبیر منطق الطیر سلیمانی را با تردید ناظر به منطق الطیر عطار دانسته‌است. در قسمت اصلی مقاله با عنوان «منطق الطیر خاقانی»، مطالب طرح‌شده در دو مطلع این قصیده و تخلص خاقانی از ذکر ترجیح گل سرخ به سوی مدح پیامبر، بیان شده‌است. این مقاله بدون طرح هیچ نتیجه‌ای، با نقل هجده بیت از قصیده یادشده به پایان می‌رسد.

لیلا پژوهنده در بخش نخست مقاله «زبان مرغان: منطق الطیر سلیمانی در آثار مولوی» (۱۳۸۴)، به واکاوی «زبان مرغان» پرداخته و از آن به زبان غیب (وحیانی)، زبان معنوی، زبان وحدت و یکرنگی، زبان صلح و آشتی، زبان عشق، و زبان محرمی یاد کرده و برای تبیین هریک به شواهدی از زبان مولوی و جز او استشهدا جسته‌است. بخش دیگر مقاله به «منطق الطیر سلیمانی - منطق الطیر خاقانی» اختصاص دارد.

با همهٔ نزدیکی‌ای که در عنوان مقالات یادشده با بحث ما به نظر می‌رسد، در عموم آنها هیچ اشاره‌ای به فرض نویسنده دربارهٔ «منطق الطیر خاقانی» دیده نمی‌شود.

۴- خاقانی و منطق الطیر

۱- تعبیری چون «منطق الطیر»، «منطق الطیور» و «لسان الطیور» بارها در شعر خاقانی به کار رفته‌است:

بر در شاه جم‌نگین تحفه دعای تازه بین (خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۵۹)	لهجت راوی مرا منطق طیر در زبان
منطق مرغان‌شناس شاه سلیمان رکاب (همان: ۴۶)	مرغ تو خاقانی است داعی صبح وصال
که چون او معانی سرایی نیایی جهان را سلیمان لوائی نیایی (همان: ۴۱۹)	ز خاقانی این منطق الطیر بشنو لسان الطیور از دمش یابی ارچه
ز ژاژ مطین که طیّان نماید (همان: ۱۳۲)	ملک منطق الطیر طیار داند
طراز سخن را بس آبی نبیند که معشوق و مالک رقابی نبیند جهان را سلیمان لوائی نبیند (همان: ۷۷۴)	به ترک سخن گفت خاقانی ایرا نگوید غزل و آفرین هم نخواهد لسان الطیورش فرو بست ازیرا

چنان‌که در ابیات فوق پیداست، خاقانی سخن خود را در ارزشمندی و فراتری از سخن معاصران خود به زبان مرغان تشبیه کرده و ممدوح خود را سلیمانی دانسته که منطق الطیر او را در می‌یابد. با این همه در هیچ جا به این نکته که نام قصیدهٔ او منطق الطیر باشد، اشاره‌ای نکرده‌است.

۲- عنوان «منطق الطیر» برای قصیدهٔ مشهور خاقانی با مطلع «زد نفس سربه‌مهر صبح مَلَمَعِ نقاب / خیمهٔ روحانیان گشت معنبرطناب» (خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۱) قابل تردید است. ضیاءالدین سجادی در مقدمهٔ دیوان مصحّح خود می‌نویسد: بسیاری از قصاید خاقانی «نام‌هایی دارند، مانند منطق الطیر، نهزه الارواح و نهزه الاشباح، حرز الحجاز، ... و این نام‌ها در سرلوحهٔ قصاید با عباراتی مانند "گویند" و "خوانند" ضبط شده، از این رو، می‌توان حدس زد که این نام‌ها را بعداً داده باشند و خود خاقانی ننهاد؛ بعضی از نسخ قدیم

هم این عناوین را مطلقاً ضبط نکرده‌اند» (خاقانی، ۱۳۷۳: ۶۱). بر سخن سجادی دربارهٔ عنوان قصاید خاقانی باید دو نکتهٔ دیگر را افزود: نخست، در عنوان اشعار مثنوی *تحفه‌العراقین* نیز این افعال سوم شخص، مانند «گوید» و «عرض نماید» دیده می‌شود:

- در خطاب به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه عرض نماید (خاقانی شروانی، ۱۳۳۲: ۱۴۸)

- در صفت مدینهٔ منوره و نخلستان او گوید (همان: ۱۴۲).

- در استغاثه و توبه گوید (همان: ۱۶۲).

نکتهٔ دیگر آنکه برخی از این عنوان‌ها به نادرست به اشعار داده شده‌است؛ این نکته با صراحت از دخل و تصرف ناسخان خبر می‌دهد. خطاهایی از این دست در عنوان اشعاری از خاقانی در *دیوان* و مثنوی *تحفه‌العراقین* فراوان است (نک. همان: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷ و ۲۰۹). همچنین گفتنی است که در سال‌های اخیر به قصیدهٔ تسبیح طیور سنائی نیز عنوان «منطق الطیر» داده شده که در جای خود محل تأمل است.^(۲)

۳- خاقانی در چند جای دیگر از آثارش به شیوهٔ این قصیده از جمع مرغان و سخن گفتن آنها یاد کرده‌است؛ این موضوع - که باید بیشتر از منظر رعایت تناسب یا مراعات‌النظیر بدان نگریست - اطلاق نام «منطق الطیر» را بر این قصیده ضعیف می‌کند. او در مطلع سوم از قصیده‌ای با مطلع «نطع بگسترد عشق، پای فروکوب هان / خانه فروشی بز، آستیی برفشان»، می‌گوید:

فاخته الحمد خواند، گفت که جاوید مان
سوسن کآن دید کرد آلت زوبین عیان
سبزه چو آن دید کرد چارهٔ برگستوان
بستان کان دید کرد قبه‌ای از ارغوان
نرگس کآن دید کرد از زر تر جره‌دان
نسرین کان دید کرد لخلخهٔ رایگان
گلبن کان دید کرد مدحت شه امتحان
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۳۲)

شاخ چو آدم ز باد زنده شد و عطسه داد
... خیل بنفشه رسید با کله دیلمی
بید برآورد برگ آخته چون گوش اسب
از پی سور بهار یاسمن آذین بیست
لاله چو جام شراب پارهٔ افسون درو
... قمری درویش حال بود ز غم خشک مغز
فاخته گفت از سخن نایب خاقانیم

در *تحفه‌العراقین* نیز خاقانی، در خطاب به آفتاب می‌گوید:

نیلِ—وفروار عاشقِ توسست
کز صوت طیور نفخ صور است
خاکس—ترفام و آتش‌انگیز

هرچه از ورق نبات بر رُست
بُستان ز تو محشر الطیور است
بلبل به دعای توسست شب‌خیز

قمری ز تو پارسی‌زبان گشت
 شد فاخته از تو پارسی‌روی
 شاربک ز تو مطرب چمن گشت
 در وصف تو ای بهار خوش‌سیر
 طوطی ز تو کارنامه‌خوان گشت
 موسیچه‌نمای و ماجری‌گوی
 هندوی چهارپاره‌زن گشت
 خاقانی راست منطق‌الطیر^(۵)
 (خاقانی، ۱۳۳۲: ۲۸؛ همچنین نک. ۱۶۶-۱۶۷)

همچنین در منشآت خاقانی می‌خوانیم:

این خدمت از سر ارتجال می‌رود، بل کز سرپای استعجال، و سر خامه زانجامه می‌خواست که لسان الطیور نماید، بر زبان سیاهش بگذشت که جان مرغان عالم شهادت، که آخر الامر جای هم در حوصله مرغان بهشت دارند، با زیور طاوسان ملک و جواهر جناح نسرین فلک و جلجل زرین سپید باز، و بال عنبرین سیاه زان شب، با طوق بستدین زمردین طوطیان شاخ طویی، و انفاس آتش‌انگیز و لباس خاکسترفام بلبان باغ معنی، و الحان عندلیبان نفس ناطقه، که در قفس زرین و در بند یاقوتین‌اند، و شکوه سیمرغان نفسانی، که بر کنگره این قصر سه‌شقه چهاردری‌اند، با زیب تدروان ارم ذات عماد و رنگ بوقلمونی طاوسان شهر عاد، و خلخال شاهبازان دست شرایع و ردای کبود فاخته‌خویان صوامع، با صفیر صلصل نفسان ایوان و همت عقاب‌صولتان میدان، و فر همای و همای چتر آسمان، و نسر طایر و طایر سعد، و منطق الطیور طیور بهشت، و بهشت جعفر طیار نثار آن کبوتر ستار باد، که نامه این غریب غراب‌لباس به حریم کعبه کرامت و باس برساند، بل که هدهدی کند و دیودلی نماید، و نامه این ضعیف پری‌گرفته مورچه سیرت بادسار به حضرت سلیمان ملک مکارم عرض دهد (خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۰۴-۲۰۲).

۴- قصیده خاقانی بهاربه‌ای است که شاعر آن را احتمالاً در سال ۵۴۴ و در دو مطلع سروده‌است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۳۰۰): مطلع نخست در وصف صبح و لطافت و زیبایی آن و مطلع دوم در گفتگوی مرغان. این گفتگو با تخلص زیبایی به مدح پیامبر گره خورده‌است. دیدگاه نگارنده این است که این قصیده با همه زیبایی و ظرافت - جز در عنوان که آن هم مورد تردید است - هیچ سنخیتی با ساختار و موضوع رساله‌الطییرها ندارد و یادکرد این قصیده به‌عنوان پیشینه‌ای برای *منطق‌الطیور* عطار نادرست است. این نکته را در لابلای سخنان فروزانفر و زرین کوب نیز می‌بینیم:

... کیفیت وصول مرغان به حضرت عنقا در این قصیده بی شباهت نیست بدانچه غزالی درین باره آورده‌است، ولی از این گذشته بدان ارتباطی ندارد. وجه اشتراک آن با گفته عطار تنها از جهت اجتماع مرغان و رفتن آنها به سوی عنقا است و به جز این مناسبتی میان آنها دیده نمی‌شود؛ خاصه که در *منطق‌الطیور* عطار هدهد پیشرو طیور است و در قصیده خاقانی بدان ماند که قمری این وظیفه را بر عهده گرفته است. بگذریم از این که در قصیده خاقانی آن مضامین لطیف و

هدف عالی وجود ندارد و گفتگوی مرغان و داوری عنقا متضمن هیچ نکته‌ای نیست و به امری غیرمهم ختام می‌پذیرد... (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۳۴۵).

خاقانی درین قصیده نهایت مهارت خود را در ابداع تعبیرات شاعرانه و اختراع معانی غریب بدیع در وصف صبح به کار برده‌است و ظاهراً خود او آن را نشانه‌ی مهارت و قدرت شاعری خویش تلقی کرده‌است. البته قصیده از دیدگاه شعر و شاعری عالی است، ولی لطایف و اسرار عرفانی در آن نیست (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۳۳).

از فحوای این دو قول نیز چنین برمی‌آید که قصیده‌ی خاقانی شباهتی به رساله‌الطیرها و یا منطق‌الطیرها ندارد، بلکه باید گفت که خاقانی قصیده‌ی منطق‌الطیری ندارد که مولوی بخواهد از آن به تعریض یاد کند.

۵- مولوی و منطق‌الطیر

۱- شاید استشهداد به فصلی مستقل از کتاب *خاقانی شاعری دیر آشنا* با عنوان «طیفی از خاقانی» برای نشان دادن تأثیر مولانا از خاقانی بسنده باشد، با این‌همه اشاره به جملاتی از این کتاب می‌تواند نوع این تأثیرپذیری را از نگاه نویسنده کتاب بهتر بنماید. دشتی پس از اشاره به پاره‌ای اقتباسات مولوی در عرصه‌ی غزل از خاقانی، نوشته‌است:

تعبیرات زیاد دیگری در خاقانی هست که ذهن پرسه‌زن را به تکاپو و رفتن به دیوان شمس می‌کشاند و اینک آنچه دم دست دارد اینجا نقل می‌کند، ولی نه برای این‌که ثابت کند جلال‌الدین محمد تحت تأثیر خاقانی قرار گرفته و از او اقتباس کرده‌است، زیرا این شبانه از ساحت دریای متلاطم و مواجی چون روح مولانا دور است؛ بلکه بیشتر برای بیان کیفیت انفعال خود و نشان دادن صورتی از تداعی معانی است و آن را قرینه و امارتی بر این قرار دهد که خاقانی یکی از استادانی است که مورد توجه و مطالعات ادبی جلال‌الدین بوده‌است^(۳) (دشتی، ۱۳۶۴: ۹۵-۹۷).

ضیاء‌الدین سجادی نیز در مقاله‌ای کوتاه، نمونه‌هایی از تأثیرپذیری مولانا را از شاعران پیش از خود نشان داده و در ضمن آن از چند نمونه استقبال و اقتباس مولوی از خاقانی یاد کرده‌است (سجادی، ۱۳۷۲: ۱۰).

۲- تعبیر منطق‌الطیر و دیگر ترکیب‌ها و تعبیرهای مشابه آن بارها در شعر مولوی به کار رفته‌است؛ همراهی سلیمان در این کاربردها، همه‌جا گویای توجه مولانا به لزوم سلیمانی است که راز مرغان را دریابد:

سلیمان خود همی داند زبان جمله مرغان را

بکن آنجا مناجاتت بگو اسرار و حاجاتت

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۳/۱)



گوید سلیمان مر تو را بشنو لسان الطیر را
دامی و مرغ از تو رمد رو لانه شو رو لانه شو
(همان: ۱۱ / ۵)

سلیمانی نکردی در ره عشق
زبان جمله مرغان را چه دانی؟
(همان: ۲۶ / ۶)

چو تو راست ای سلیمان همگی زبان مرغان
تو به لب چه شهد بخشی چو زبان ما درآیی؟
(همان: ۱۳۰ / ۶)

افزون بر شواهدی که از غزلیات مولانا ذکر شد، در مثنوی نیز بارها بدین نکته برمی خوریم؛ مانند:

تو چه دانی بانگ مرغان را همی
چون ندیدستی سلیمان را دمی
... مرغ کاو بی این سلیمان می رود
عاشق ظلمت چو خفاشی بود
(مولوی، ۱۳۶۹: ۲ / ۳۷۵۹ و ۳۷۶۲)

۳- واژه «خاقانی» و «مولوی» در شعر حافظ نیز آمده است؛ اما منظور حافظ، خاقانی شروانی و جلال الدین مولوی نیست:

بر شکن کاکل ترکانه که در طالع توست
بخشش و کوشش خاقانی و چنگر خانی
ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد
کاشفته گشت طره دستار مولوی
(همان: ۳۶۶)

همچنین واژه «خاقانی» در شعر سنایی به معنی خاقانی شروانی نیست:

تو مانی و بد و نیکت چو زین عالم برون رفتی
نیابد با تو در خاکت، نه فغفوری، نه خاقانی
(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۸۱)

نام «خاقانی» در شعر مولوی، پیشتر نیز گمراه کننده شده است:

مولوی ضمن غزلی گفته است «می تازم ترکانه تا حضرت خاقانی / کز وی مثل خرگه، صد بند کمر دارم»؛ و مرحوم استاد فروزانفر در فهرست اعلام کلیات شمس، این خاقانی را همان نام شاعر دانسته و در ردیف نام او آورده و این اشتباه است و قصد مولانا از حضرت خاقانی، پیشگاه خاقان، شاه ترکان بوده که در نظر مولوی شمس تبریزی است (سجادی، ۱۳۷۲: ۱۰).

۵- منطق الطیر سلیمانی و منطق الطیر خاقانی

۱- در اشعاری که از مولانا و شاعران دیگر با ترکیب منطق الطیر و نظایر آن ذکر شد، پیوسته شاهد نظام تناسب و تقابل در ابیات بوده ایم؛ مانند تناسب میان سلیمان و زبان مرغان و تقابل میان سلیمان و دیو در ابیات زیر:

سلیمانی نکرده‌ی در ره عشق زبان جمله مرغان را چه دانی؟

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶/۲۶۵۵)

راز مرغان را سلیمانی نماند پیش دیوان زان دهان برسته‌ام

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۷۷)

این تقابل گاه میان سلیمان و سلطان (پادشاه یا خاقان) نیز دیده می‌شود:

خیالت همچو سلطانی شد اندر دل خرامانی چنانک آید سلیمانی درون مسجد الاقصی

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۴۶)

گاهی نیز تناسب و تقابل توأمان میان زبان مرغان (منطق مرغان/ منطق الطیر) و

سلیمان و سلطان دیده می‌شود:

مرغ تو خاقانی است، داعی صبح وصال منطق مرغان شناس، شاه سلیمان رکاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۶)

و در بیت مورد نظر ما نیز این تقابل میان منطق الطیر خاقانی در برابر منطق الطیر سلیمانی

دیده می‌شود:

منطق الطیران خاقانی صداست منطق الطیر سلیمانی کجاست؟

۲- موضوع زبان کائنات و ذکر و تسبیح آنها، مستند به نص قرآن کریم است: «وَإِنْ

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (إسراء/ ۴۴). از اینجاست که روزبهان می‌گوید:

هر ذره‌ای از کائنات از عرش تا به ثری زبانی دارد از حقیقت که بدان زبان، جلال قدیم را تسبیح و

تمجید گوید. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ... این زبان از یافت معرفت است و از

حق، اهل حقایق را خطاب است، تا از واقعات غیب در دل ایشان چه صادر خواهد شد؛ خصوص

راست نه عموم، چنان که گفت: وَلَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (روزبهان، ۱۳۴۴: ۳۶۹).

مولوی نیز به زبان دیگر از این درک کائنات و اختصاص آن به خواص چنین یاد

کرده‌است:

سنگ بر احمد سلامی می‌کند کوه یحیی را پیامی می‌کند

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما ناخوشیم

(مولوی، ۱۳۶۹: ۳/۱۰۳۳-۱۰۳۴)

همچنین در داستان داود از قرآن کریم، از هم‌نوایی کوه‌ها و مرغان با تسبیح داودی

سخن به میان آمده‌است: وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ/ کوه‌ها و

مرغان را به آهنگ تسبیح نغمه‌ی داود مسخر گردانیدیم (انبیاء/ ۷۹)؛ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ الطَّيْرَ وَ آتْنَا لَهُ الْحَدِيدَ: و ما حظ و بهره‌ی داود را به فضل و کرم خود افزودیم و امر کردیم که ای کوه‌ها و ای مرغان شما نیز با تسبیح نغمه‌ی الهی داود هماهنگ شوید... (سباء/ ۱۰). این فضل الهی (وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا) به فرزندش سلیمان نیز داده شد (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) و در آنجا به صراحت از این فضل به «منطق الطیر» تعبیر گشت: وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ (نمل/ ۱۶). از این جاست که عزالدین نسفی هر ذره از کائنات را مرغی می‌خواند:

ای درویش! هر فردی از افراد موجودات مرغی‌اند؛ جمله به این سلیمان در سخن‌اند، هریک می‌گویند که ما چه چیزیم و حکمت در آفرینش ما چیست. زبان همه فهم می‌کند و حکمت همه درمی‌یابد (نسفی، ۱۳۸۴: ۱۹۲-۱۹۱).

در تعالیم صوفیانه، ذره‌ذره موجودات در اشرف کائنات خلاصه می‌شوند؛ و مرغان، سالکان در جستجوی حقیقت‌اند و سلیمان انسان کاملی است که با علم لدنی زبان آنان را درمی‌یابد و دستگیر آنان برای رسیدن به مقصد و مقصودشان می‌شود. میبیدی، علم داودی و سلیمانی (منطق الطیر) را چنین معنی می‌کند:

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا؛ بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید، این علم فهم است و علم فهم، علم حقیقت است. جنید را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنی ربّانی. صفت بشده و حقیقت بمانده (میبیدی، ۱۳۷۶: ۱۹۶/۷).

روزبهان با استناد به حکایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) (تأویل آوای ناقوس) فهم این «السنه غیبی» را «میراث انبیا و اولیا» می‌شمارد: «... ندانند الا نبی، یا صدیقی، یا وصی نبی» (روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۳۷۲) و نسفی سلیمان را همان عقل (عقل کامل) معرفی می‌کند: «... بدان که جسم را طعام و شراب جسمی و حوران و غلمان صوری هستند و عقل را طعام عقلی و حوران و غلمان معنوی هم هستند یعنی عقل که سلیمان است؛ زبان مرغان می‌داند و جمله با وی در سخن‌اند؛ زبان همه را فهم می‌کند و حکمت خدا را در همه درمی‌یابد» (نسفی، ۱۳۸۴: ۱۹۱). آنگاه در نگاه او، سلیمان که خدای را شناخته، حقیقت اشیا را دریافته و زبان مرغان را دانسته‌است، نام «انسان کامل» می‌یابد:

ای درویش! چون انسان کامل خدای را بشناخت و به لقای خدای مشرف شد و اشیا را کماهی بدانتست و بدید، بعد از شناخت و لقای خدای، هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن

ندانست که راحت به خلق رساند و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که با مردم چیزی گوید و چیزی کند که مردم چون آن بشنوند و به آن کار کنند، دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه‌های این عالمی ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند و هر که چنین کند، وارث انبیاست... (همان: ۷۵).

عقل که خلیفه خداست در نگاه او نه تنها به صورت سلیمان و انسان کامل تجلی یافته، بلکه به شکل هریک از انبیا نیز می‌تواند نمود یابد: «پس عقل که خلیفه خداست، هم آدم است و هم سلیمان است و هم عیسی است» (همان: ۱۹۱). نسفی انسان کامل (سلیمان = عقل) را کسی می‌داند که «در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد» (همان: ۷۴)؛ کسی که «دل عالم است» و همچنان که دل در وجود هر کس بیش از یکی نیست، انسان کامل نیز در هر روزگار بیش از یکی نیست و چون وی از این عالم درگذرد، یکی جای او را می‌گیرد؛ همان کس که هر کس او را به نامی می‌خواند، اما حقیقت او یک چیز بیش نیست:

چون انسان کامل را دانستی اکنون بدان که این انسان کامل را اسامی بسیار است ... انسان کامل و شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان‌نما و آئینه گیتی‌نمای و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند و عیسی گویند که مرده زنده می‌کند و خضر گویند که آب حیات خورده است و سلیمان گویند که زبان مرغان می‌دانند...» (همان: ۷۵).

بر این نام‌ها می‌توان «اسرافیل» و «سیمرغ» را درافزود. ویژگی‌هایی را که سهروردی برای سیمرغ برمی‌شمرد، همان صفات انسان کامل دانسته‌اند که در سیمرغ نیز جمع است (پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۳۷۰). همچنین مولانا در غزلیات شمس، عقل فعال و سیمرغ و سلیمان و شمس را یکی می‌داند (نک. همان: ۳۷۸).

منطق الطیر سلیمانی، زبان ولی خدا (انسان کامل) است که با ارواح به فراخور درک و استعداد هریک سخن می‌گوید و آنان را به سوی حق هدایت می‌کند؛ رسول خداست که به سوی مرغان فرستاده شده‌است:

منطق الطیر سلیمانی بیا	بانگ هر مرغی که می‌آید سرا
چون به مرغان فرستاده‌است حق	لحن هر مرغی بدادست سبق
	(مولوی، ۱۳۶۹: ۴ / ۸۵۲-۸۵۱)

این اولیای خدا از چشمان مردم پنهان‌اند؛ یعنی مراتب قرب و مدارج معنوی آنان از چشم خلق نهان است و خلق آنان را یکی چون خود می‌پندارند. مولانا این ویژگی را به شکل‌های مختلف بیان کرده‌است؛ چنان که در داستان پیر چنگی می‌گوید:

مرده را زیشان حیات است و حیا
برجهد ز آوازشان اندر کفن
زنده کردن کار آواز خداست
بانگ حق آمد همه برخاستیم
آن دهد کو داد مریم را ز جیب
باز گردید از عدم ز آواز دوست
گرچه از حلقوم عبدالله بود
(مولوی، ۱۳۶۹: ۱/ ۱۹۳۰-۱۹۳۷)

هین که اسرافیل وقت‌اند اولیا
جان‌های مرده اندر گور تن
گوید این آواز آواها خداست
ما بمردیم و به کلی کاستیم
بانگ حق اندر حجاب و بی‌حجیب
ای فنا پوسیدگان زیر پوست
مطلق آن آواز خود از شه بود

همچنین در تمثیل «تلقین شیخ مریدان را ...» در دفتر دوم مثنوی، مرید خام (همچون طوطی تحت تعلیم) در وجود آینه‌وار ولی خدا، خود را می‌بیند و از دیدن عقل کل (سلیمان یا پیر) در پشت آینه غافل است؛ از این‌رو، نادان‌وار سخنان ولی را سخنانی از جنس بشر می‌پندارد:

خویش را بیند مرید ممتلی
کی بیند وقت گفت و ماجرا
و آن دگر سر است و او زان بی‌خبر
او ندادند طوطی است او نی ندیم
کاین سخن کار دهان افتاد و حلق
جز سلیمانی قرآنی خوش‌نظر
(همان: ۵/ ۱۴۳۷-۱۴۴۲)

همچنان در آینه جسم ولی
از پس آینه عقل کل را
او گمان دارد که می‌گوید بشر
حرف آموزد ولی سر قدیم
هم صفیر مرغ آموزند خلق
لیک از معنی مرغان بی‌خبر

در بیانی ساده، «منطق الطیر... دانستن زبان مرغان، یعنی آشنایی با ارواح آدمیان و شناختن استعدادهای آنان و با هر یک فراخور فهم و استعداد او سخن گفتن. علمی است که سلیمان را بود و نیز هر انسانی را که با تحقق اصل الهی در وجود خود به مرتبه پیر و ولی کامل رسیده‌است و می‌داند هر سالکی را چگونه به سوی حق کند» (همان: ۳۷۱).

۳- در شعر مولانا، منطق الطیر خاقانی نقطه مقابل منطق الطیر سلیمانی است. مولوی در «حکایت امرؤالقیس» از دفتر ششم، از این نقطه مقابل منطق الطیر سلیمانی به منطق الطیری یاد می‌کند که عوام تنها طمطراق و ظاهر آن را دریافته و از صورت آن باخبرند:

پست گفتندی به صد خوف و حذر
آه را جز آسمان همدم نبود
داشتندی بهر ایراد خبر
طمطراق و سروری اندوختند
غافل است از حال مرغان مرد خام
دیو گرچه ملک گیرد هست غیر
(مولوی، ۱۳۶۹: ۱۶/۴۰۷-۴۰۱۲)

با کنایت رازها با همدگر
راز را غیر خدا محرم نبود
اصطلاحاتی میان همدگر
زین لسان الطیر، عام آموختند
صورت آواز مرغ است آن کلام
کو سلیمانی که داند لحن طیر

همچنین مولانا در دیگر جای از آن به «منطق الطیری به صوت» تعبیر کرده است:

ظواهرش را یادگیری چون سبق
مر خیال محض را ذاتی کنی
که از آن نبود خبر احوال را
صد قیاس و صد هوس افروختی
(همان: ۱/۳۴۰۷-۳۴۱۰)

چون صفیری بشنوی از مرغ حق
وانگهی از خود قیاساتی کنی
اصطلاحاتی است مر ابدال را
منطق الطیری به صوت آموختی

این منطق الطیر به صوت و منطق الطیری که عوام صورت آن را دریافته‌اند، همان منطق الطیر خاقانی (منسوب به خاقان) است که تفاوت آن با منطق الطیر سلیمانی، تفاوتی از ثری تا ثریاست. سلیمان پادشاه بود، اما هر پادشاهی برخوردار از این علم لدنی سلیمان و منطق الطیرش نیست:

دیو گرچه ملک گیرد هست غیر
علم مکرش هست و علمناش نیست
منطق الطیری ز علمناش بود
(همان، ۱۳/۴۰۱۳-۴۰۱۴)

کو سلیمانی که داند لحن طیر
دیو بر شبه سلیمان کرد ایست
چون سلیمان از خدا بشاش بود

۶- نتیجه‌گیری

۱- عنوان «منطق الطیر» برای قصیده مشهور خاقانی با مطلع «زد نفس سربه‌مهر، صبح ملمع‌نقاب/ خیمه روحانیان کرد معبرطناب» عنوانی دقیق نیست و دست‌کم می‌توان گفت خاقانی این عنوان را برای چنین قصیده‌ای انتخاب نکرده است. از این‌رو، این قصیده پیشینه دقیقی برای منطق الطیر عطار به شمار نمی‌رود.

۲- منظور مولانا از تعبیر منطق الطیر خاقانی در بیت «منطق الطیران خاقانی صداست/ منطق الطیر سلیمانی کجاست»، منطق الطیر خاقانی شروانی نیست؛ بلکه منظور وی از منطق الطیر خاقانی، دریافت عوام از عالم غیب در برابر منطق الطیر سلیمانی به معنی دریافت ولی کامل از غیب است. شایسته است این نکته در شروع معاصر تجدید نظر و اصلاح شود.

۳- تکرار یک نکته در کتب و شروح کهن تا روزگار حاضر، همیشه به معنی درست بودن آن نیست و تردید و تحقیق در اقوال و نظریات گذشته و گذشتگان، ضروری است.

پی‌نوشت

- ۱- اگرچه عطار خود این منظومه را «مقامات طیور» خوانده، اما امروز این مثنوی به نام «منطق الطیر» مشهور است.
- ۲- «این قصیده که می‌توان آن را منطق الطیر سنایی نامید، قصیده‌ای در توصیف بهار و نگاهی به احوال پرندگان و دیدن اینکه هر پرنده‌ای در طبیعت چه شکلی و صورتی دارد و در آن سوی صورت چه ارتباطی با حق تعالی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۸۳).
- ۳- بعد از دشتی نیز متأخران به این نکته اشاره کرده‌اند: «مولانا بیشتر متوجه به سبک و صورت غزل خاقانی بوده‌است و گرنه با آن غلوی که در معانی داشت، مضامین اشعار خاقانی را به چیزی نمی‌گرفت؛ چنان‌که در دفتر دوم مثنوی درباره‌ی قصیده‌ی معروف خاقانی به نام منطق الطیر گوید: منطق الطیران خاقانی صداست/ منطق الطیر سلیمانی کجاست» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۰۱-۱۰۰).

منابع

قرآن کریم.

- اکبرآبادی، ولی محمد (۱۳۸۳)، شرح مثنوی مولوی منسوب به مخزن الاسرار، به اهتمام نجیب مایل هروی، جلد دوم، تهران: قطره.
- انقروی، رسوخ‌الدین اسماعیل (۱۳۸۰)، شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی، ترجمه عصمت ستارزاده، جلد ششم، تهران: برگ زرین.
- اوحدی اصفهانی (مراغی)، رکن‌الدین (۱۳۷۵)، دیوان اوحدی مراغی، به کوشش سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- بالانی، پیوند (۱۳۸۴)، «مقایسه تطبیقی منطق الطیر سنائی، خاقانی و عطار»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال هشتم، شماره ۱۲، صص ۶۶-۷۵.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۴)، «خاقانی و منطق الطیر»، مجموعه مقالات خاقانی‌شناسی، جلد اول، ارومیه: دانشگاه ارومیه، صص ۱۲۶-۱۱۹.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸)، دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق دکتر محمد آبادی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- پژوهنده، لیلا (۱۳۸۴)، «زبان مرغان: منطق الطیر سلیمانی در آثار مولوی»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۹۵، صص ۱۴۶-۱۵۵.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن‌سینا و سهروردی)، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۵)، داستان پیامبران در کلیات شمس (شرح و تفسیر عرفانی داستان‌ها در غزل‌های مولوی)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۴۸)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، جلد سوم، تهران: اسلامی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸)، دیوان، تصحیح قزوینی - غنی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- حصاری، میرهدایت (۱۳۸۳)، «منطق الطیر دو شاعر؛ مقایسه منطق الطیر عطار با منطق الطیر خاقانی»، روزنامه همشهری، یکشنبه ۱۳۸۳/۸/۱۰.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌ابن‌علی (۱۳۳۲)، تحفه‌العراقین، حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

- _____ (۱۳۶۲)، منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: کتاب فرزنان.
- _____ (۱۳۷۳)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.
- خواجه کرمانی، محمدبن علی (۱۳۸۳)، دیوان اشعار، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: نسل نیکان.
- خواجه ایوب (۱۳۷۷)، اسرار الغیوب: شرح مثنوی معنوی، تصحیح و تحشیه محمدجواد شریعت، دو جلد، تهران: اساطیر.
- خوارزمی، کمال الدین حسین بن حسن (۱۳۸۴)، جواهرالاسرار و زواهر الانوار، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- دزفولیان، کاظم (۱۳۷۴)، «منطق الطیران خاقانی صداست»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۸، صص ۶۴-۵۶.
- دشتی، علی (۱۳۶۴)، خاقانی، شاعری دیرآشنا، تهران: اساطیر.
- روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۴۴)، شرح شطحیات، به تصحیح هنری کرین، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، دیدار با کعبه جان: درباره زندگی، آثار و اندیشه خاقانی، تهران: سخن.
- زمانی، کریم (۱۳۷۸)، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات.
- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۷۲)، «جلال الدین محمد مولوی و دیگر شاعران»، فصلنامه شعر، شماره ۹، صص ۱۵-۱۰.
- سنایی غزنوی، مجدودابن آدم (۱۳۶۲)، دیوان سنایی غزنوی، تهران: کتابخانه سنایی.
- سیف فرغانی (۱۳۷۸)، دیوان، با تصحیح و مقدمه ذبیح اله صفا، تهران: فردوس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، تازیانه های سلوک، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، سیر غزل در شعر فارسی، تهران: فردوس.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۶)، شرح مثنوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- صباغیان، محمدجاوید (۱۳۸۲)، «منطق الطیرها و منطق الطیر سلیمانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال سی و ششم، شماره چهارم، صص ۷۱-۵۷.
- عراقی، فخرالدین (۱۳۸۶)، کلیات، به تصحیح نسرین محتشم، تهران: زوار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیی کدکنی، تهران: سخن.

- _____ (۱۳۸۴)، دیوان، به اهتمام و تصحیح محمدتقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۹)، سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۷۴)، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۱)، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه و توضیح توفیق هـ سبحانی، جلد دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- لاهوری، محمدرضا (۱۳۸۱)، مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات رضا روحانی، تهران: سروش.
- ملاهادی سبزواری (۱۳۷۳)، شرح مثنوی، به کوشش مصطفی بروجردی، جلد اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸)، کلیات شمس تبریزی، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۹)، مثنوی معنوی، به همت رینولد آلبین نیکلسون، تهران: مولی.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۶)، تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد هفتم، تهران: امیرکبیر.
- نسفی، عزالدین (۱۳۸۴)، الإنسان الكامل، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه مقدمه از دکتر ضیاء‌الدین دهشیری، تهران: طهوری و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران.
- نصراله منشی (۱۳۷۰) کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴)، مخزن الاسرار، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: زوار.
- نوریان، سیدمهدی (۱۳۶۷)، «منطق الطیر سلیمانی کجاست؟»، نشر دانش، سال هشتم، شماره ششم، صص ۳۷-۳۰.
- نیکلسون، رینولد الین (۱۳۷۴)، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی.